

از خام‌فروشی نفت و مشتقات نفتی تا مالکیت مردم در زنجیره ارزش

اقتصاد نفتی ایران در یک قرن گذشته هم فرصت بزرگ کشور بوده و هم یکی از گره‌های اصلی توسعه‌نیافتگی اقتصادی. نفت برای ایران درآمد آورده، زیرساخت ساخته، دولت‌ها را اداره کرده و در دوره‌هایی کشور را از تنگناهای مالی عبور داده است؛ اما همین نفت، وقتی در چارچوب خام‌فروشی، بودجه‌محوری و تصمیم‌گیری متمرکز باقی مانده، نتوانسته آن‌گونه که باید به دارایی پایدار مردم تبدیل شود.

مسئله اصلی این نیست که ایران نفت دارد؛ مسئله این است که مردم چه نسبتی با این ثروت ملی دارند. در الگوی رایج، دولت استخراج می‌کند، دولت می‌فروشد، درآمد وارد بودجه می‌شود و بعد بخشی از آن در قالب یارانه، حقوق، طرح عمرانی یا هزینه جاری به جامعه بازمی‌گردد. در این چرخه، مردم بیشتر مصرف‌کننده یا دریافت‌کننده‌اند، نه مالک و شریک تولید. آن‌ها معمولاً در حاشیه اقتصاد نفتی ایستاده‌اند؛ در حالی که نفت، اگر درست مدیریت شود، می‌تواند مردم را به متن تولید، مالکیت و ثروت‌آفرینی وارد کند.

مردمی کردن اقتصاد نفت یعنی همین تغییر رابطه. یعنی نفت از یک منبع درآمد دولتی، به دارایی مولد ملی تبدیل شود؛ دارایی‌هایی که مردم بتوانند در بخش‌هایی از زنجیره آن سهم، نظارت و منفعت واقعی داشته باشند. این سخن به معنای واگذاری بی‌قاعده منابع نفتی یا سپردن پروژه‌های حساس به دست بازار بی‌نظم نیست. برعکس، به معنای طراحی دقیق یک مسیر است؛ مسیری که در آن دولت تنظیم‌گر و ضامن قواعد باشد، دانشگاه پشتوانه علمی و فناورانه شود، نهادهای مالی و تعاونی سرمایه‌های خرد را سازمان دهند و مردم به تدریج و با اطمینان، وارد مالکیت بخش‌هایی از زنجیره ارزش نفت، گاز و مشتقات نفتی شوند.

مردم از نفت سهم واقعی می‌خواهند، نه فقط یارانه مصرفی

وقتی گفته می‌شود نفت ثروت ملی است، باید پرسید سهم خانواده ایرانی از این ثروت چیست. آیا سهم مردم فقط ارزان‌تر بودن انرژی است؟ آیا فقط یارانه نقدی یا کالا برگ مصرفی است؟ آیا فقط اشتغال محدود در

برخی مناطق نفت‌خیز است؟ این شکل از سهم‌بری، هرچند در دوره‌هایی لازم بوده، اما پایدار و ثروت‌ساز نیست.

یارانه مصرفی خرج می‌شود و تمام می‌شود. درآمد نفتی با نوسان بازار جهانی بالا و پایین می‌رود. بودجه دولت همچنان به نفت وابسته می‌ماند و مردم همچنان در جایگاه مصرف‌کننده باقی می‌مانند. در چنین وضعی، نفت به جای آنکه پایه دارایی‌سازی ملی باشد، به منبعی برای توزیع کوتاه‌مدت درآمد تبدیل می‌شود.

راه درست آن است که بخشی از منافع نفتی به مالکیت مولد مردم تبدیل شود. خانوار ایرانی باید بتواند بدانند سهمی از سرمایه او، هرچند کوچک، در یک پروژه مشخص پایین‌دستی، پتروپالایشگاهی، پتروشیمی، فرآوری، ذخیره‌سازی، حمل‌ونقل انرژی یا تولید مشتقات نفتی قرار گرفته و از محل آن سود شفاف و قابل پیگیری دریافت می‌کند. در این صورت، مردم فقط دریافت‌کننده کمک نیستند؛ مالک بخشی از دارایی مولد کشور می‌شوند.

تکمیل زنجیره ارزش؛ راه عبور از خام‌فروشی

خام‌فروشی یکی از ضعف‌های دیرینه اقتصاد نفتی ایران است. خام‌فروشی یعنی ماده خام با ارزش افزوده پایین صادر شود و ارزش واقعی آن در جایی دیگر، در فرآوری، فناوری، بسته‌بندی، تولید محصول نهایی و تجارت جهانی شکل بگیرد. نتیجه چنین وضعی روشن است: ثروت اصلی، اشتغال صنعتی، فناوری و قدرت چانه‌زنی اقتصادی در بیرون از مرزها ساخته می‌شود، نه در داخل کشور.

زنجیره ارزش نفت و گاز نباید در استخراج متوقف شود. نفت خام و گاز طبیعی می‌توانند به ده‌ها محصول ارزشمندتر تبدیل شوند؛ از LPG، میعانات، قیر، روغن‌ها و فرآورده‌های پالایشی تا خوراک پتروشیمی، مواد شیمیایی پایه، پلیمرها، کودهای شیمیایی، رزین‌ها، الیاف مصنوعی، مواد بسته‌بندی، قطعات صنعتی و محصولات مورد نیاز در کشاورزی، ساختمان، خودرو، نساجی و حتی پزشکی.

هر حلقه‌ای که به این زنجیره اضافه شود، یعنی ارزش افزوده بیشتر، اشتغال بیشتر، صادرات بهتر و وابستگی کمتر به فروش خام. به همین دلیل، مردمی کردن اقتصاد نفت باید به تکمیل زنجیره ارزش گره بخورد. مردم نباید فقط در درآمد حاصل از فروش خام نفت سهیم شوند؛ باید در ثروتی که از فرآوری و تبدیل نفت به محصولات متنوع ایجاد می‌شود، سهم داشته باشند.

در واقع، اگر مردم در زنجیره ارزش شریک شوند، مطالبه عمومی نیز تغییر می‌کند. مردم دیگر فقط خواهان توزیع پول نفت نخواهند بود، بلکه خواهان تکمیل پروژه‌ها، افزایش بهره‌وری، صادرات محصول و سودآوری شفاف خواهند شد. این همان نقطه‌ای است که جامعه از مصرف درآمد نفت، به تولید ثروت از نفت حرکت می‌کند.

نقطه ورود مردم کجاست؟

باید با صراحت گفت که همه بخش‌های صنعت نفت برای مشارکت مستقیم مردم مناسب نیست. پروژه‌های اکتشاف و استخراج نفت و گاز، معمولاً سرمایه‌بر، زمان‌بر، فنی، پرریسک و وابسته به مجوزها و فناوری‌های پیچیده‌اند. در برخی موارد، از مرحله مطالعه، اکتشاف، حفاری، توسعه میدان، احداث تأسیسات، اتصال به شبکه و رسیدن به تولید پایدار، ممکن است حدود دوازده سال زمان لازم باشد. چنین افقی برای سرمایه‌گذار خرد، به‌ویژه خانواری که نیازهای فوری معیشتی دارد، ساده و کم‌ریسک نیست.

بنابراین مردمی‌سازی اقتصاد نفت نباید به معنای آن باشد که مردم مستقیماً بار ریسک پروژه‌های سنگین استخراجی را به دوش بکشند. این کار نه عادلانه است و نه هوشمندانه. مردم باید شریک منافع زنجیره ارزش باشند، اما با طراحی دقیق، مرحله‌ای و محافظت‌شده.

نقطه مناسب‌تر برای شروع، بخش‌هایی از زنجیره است که ریسک کمتر، دوره بازگشت کوتاه‌تر، امکان گزارش‌دهی شفاف‌تر و قابلیت مشارکت خرد بیشتری دارند؛ یعنی صنایع پایین‌دستی، میان‌دستی، واحدهای فرآوری، پتروپالایشگاه‌های مقیاس‌پذیر، تولید محصولات پلیمری، ذخیره‌سازی، حمل‌ونقل فرآورده، بسته‌بندی، صادرات فرآورده‌ای و خدمات فنی مرتبط با صنعت انرژی.

پروژه‌های استخراجی و توسعه میادین نیز می‌توانند در مراحل بعدی و فقط از مسیر صندوق‌های تخصصی، با بیمه، ضمانت، بازار ثانویه، گزارش‌دهی دقیق و ترکیب با دارایی‌های کم‌ریسک‌تر، بخشی از سبد سرمایه‌گذاری مردمی شوند. اصل مهم این است که مردم نباید سپر ریسک پروژه‌های بزرگ شوند؛ مردم باید مالک بخشی از منافع پایدار زنجیره باشند.

از یارانه مصرفی به کالابری سرمایه‌ای

یکی از اصلاحات مهم در این مسیر، تغییر نگاه به یارانه است. حمایت از مردم، مخصوصاً دهک‌های ضعیف، ضرورتی غیرقابل انکار است؛ اما اگر همه حمایت‌ها فقط به مصرف روزمره ختم شود، برای خانوار دارایی پایدار ایجاد نمی‌کند. یارانه مصرفی لازم است، اما کافی نیست.

در مدل پیشنهادی، بخشی از حمایت‌های عمومی می‌تواند به تدریج و با رضایت و آگاهی مردم، به کالابری سرمایه‌ای تبدیل شود. یعنی به جای آنکه همه حمایت‌ها فقط خرج مصرف شود، بخشی از آن به واحدهای سرمایه‌گذاری در صندوق‌های پروژه اختصاص یابد. این واحدها به نام خانوار ثبت می‌شود و در پروژه‌های مشخص نفت، گاز، پتروشیمی و مشتقات نفتی به کار گرفته می‌شود.

اهمیت این تغییر در آن است که خانوار به جای دریافت کمک موقت، صاحب دارایی می‌شود. نقدینگی خرد به جای حرکت به سمت بازارهای غیرمولد، وارد تولید می‌شود. مردم نسبت به پروژه‌های ملی احساس مالکیت پیدا می‌کنند و دولت نیز از توزیع‌کننده پول، به سازنده دارایی برای مردم تبدیل می‌شود.

البته این مسیر باید با احتیاط اجرا شود. دهک‌های کم‌درآمد نباید مجبور شوند نیاز امروز خود را قربانی سرمایه‌گذاری بلندمدت کنند. کالابری سرمایه‌ای باید تدریجی، اختیاری، قابل فهم، قابل پیگیری و دارای پشتوانه حمایتی باشد. هیچ خانواده‌ای نباید احساس کند که حمایت معیشتی‌اش به زور وارد یک پروژه مبهم شده است. اعتماد، با اجبار ساخته نمی‌شود؛ با شفافیت، حق انتخاب و نتیجه ملموس ساخته می‌شود.

ابزارهای مالی برای مشارکت واقعی مردم

مردمی‌کردن اقتصاد نفت بدون ابزار مالی درست، در حد شعار باقی می‌ماند. مردم عادی نمی‌توانند مستقیماً وارد قراردادهای پیچیده نفتی شوند. باید ابزارهایی وجود داشته باشد که سرمایه‌های خرد را جمع کند، ریسک را مدیریت کند، مالکیت را شفاف سازد و سود را قابل پیگیری کند.

یکی از مهم‌ترین این ابزارها، صندوق‌های پروژه انرژی است. صندوق پروژه می‌تواند سرمایه‌های خرد را جمع‌آوری کند و در پروژه‌های مشخص، دارای مجوز، زمان‌بندی، پیمانکار، مدل درآمدی و گزارش فنی روشن به کار بگیرد. مردم باید دقیقاً بدانند پولشان در کدام پروژه استفاده می‌شود، پروژه در چه مرحله‌ای است، چه زمانی به بهره‌برداری می‌رسد، چه ریسک‌هایی دارد و سود احتمالی آن چگونه محاسبه می‌شود.

در کنار صندوق پروژه، اوراق یا بلیت‌های سرمایه‌گذاری خرد می‌تواند امکان ورود اقشار مختلف را فراهم کند. نباید مشارکت در اقتصاد نفت فقط در توان صاحبان سرمایه‌های بزرگ باشد. معلم، کارگر، بازنشسته، دانشجو،

روستایی، کارمند، ایرانی خارج از کشور و خانواده‌های کم‌درآمد نیز باید بتوانند با مبالغ کوچک در پروژه‌های مولد سهم بگیرند.

اما ورود مردم بدون پوشش ریسک، خطرناک است. برای همین، بیمه سرمایه‌گذاری خرد ضرورت دارد. این بیمه به معنای وعده سود قطعی و غیرواقعی نیست؛ بلکه به معنای حمایت از سرمایه‌گذار خرد در برابر ریسک‌های غیرعادی، تخلف، توقف پروژه، سوءمدیریت، حوادث پیش‌بینی‌نشده یا تأخیرهای سنگین است. مردم باید بدانند اگر پروژه به دلیل خطای مدیریتی یا مشکل غیرعادی آسیب دید، تمام بار آن بر دوش خانوار نخواهد افتاد.

صندوق تثبیت سود نیز می‌تواند در سال‌های نخست بهره‌برداری، از نوسان شدید بازدهی جلوگیری کند. در پروژه‌های صنعتی، سود معمولاً یکنواخت نیست. ممکن است در سالی بازده بالا باشد و در سالی به دلیل تعمیرات، بازار، قیمت خوراک یا صادرات، سود کاهش یابد. صندوق تثبیت سود کمک می‌کند سهامداران خرد، به‌ویژه دهک‌های پایین، با شوک‌های شدید مواجه نشوند.

مسئله دیگر، نقدشوندگی است. اگر مردم بدانند سرمایه‌شان برای سال‌های طولانی قفل می‌شود، طبیعی است که بسیاری وارد نمی‌شوند. بنابراین باید بازار ثانویه رسمی و شفاف برای خرید و فروش واحدهای سرمایه‌گذاری وجود داشته باشد. این بازار باعث می‌شود فرد در صورت نیاز بتواند از سرمایه‌گذاری خارج شود، بدون آنکه اصل پروژه دچار مشکل شود.

در کنار این‌ها، حق تقدم سهامداران خرد باید در اساسنامه صندوق‌ها و شرکت‌های پروژه دیده شود. در صورت واگذاری، ادغام، تغییر ساختار یا فروش دارایی‌های پروژه، سرمایه‌گذاران خرد نباید آخرین حلقه تصمیم‌گیری باشند. حق اطلاع، حق گزارش‌گیری، حق شکایت، حق رأی متناسب و حق تقدم در تسویه، از اصول ضروری عدالت سرمایه‌گذاری است.

همچنین برای کاهش ریسک درآمدی، در برخی پروژه‌های پایین‌دستی باید از قراردادهای فروش بلندمدت، تضمین خرید یا قراردادهای صادراتی معتبر استفاده شود. وقتی بازار فروش پروژه از ابتدا تا حدی روشن باشد، ریسک سرمایه‌گذار خرد کمتر می‌شود و اعتماد عمومی افزایش می‌یابد.

معماری قواعد؛ شرط اینکه مردمی‌سازی به رانت تبدیل نشود

مردمی‌کردن اقتصاد نفت، اگر بدون قاعده اجرا شود، ممکن است به ضد خود تبدیل شود. ممکن است به جای توزیع مالکیت، رانت‌های تازه بسازد. ممکن است گروه‌هایی با نام مردم، منابع ارزان جمع کنند و منافع اصلی

را برای خود نگه دارند. ممکن است پروژه‌های مبهم با تبلیغات پرزرق‌وبرق به مردم فروخته شود و پس از چند سال، سرمایه‌های خرد گرفتار بلاتکلیفی شود.

برای جلوگیری از چنین خطری، قلب این طرح باید معماری قواعد باشد. یعنی پیش از آنکه حتی یک ریال از مردم جذب شود، چارچوب حقوقی، مالی، نظارتی و مدیریتی پروژه روشن باشد.

هر پروژه مردمی در حوزه نفت و مشتقات نفتی باید پیوست ضد رانت داشته باشد. در این پیوست باید معلوم شود زمین، مجوز، خوراک، پیمانکار، خریدار و مدیر پروژه چگونه انتخاب شده‌اند. باید روشن باشد چه کسانی ذینفع قراردادهای هستند، تعارض منافع وجود دارد یا نه، قیمت‌گذاری‌ها چگونه انجام شده و اطلاعات پروژه چگونه در اختیار مردم قرار می‌گیرد. بدون چنین پیوستی، مشارکت مردمی می‌تواند به پوششی برای تأمین مالی ارزان گروه‌های خاص تبدیل شود.

شفافیت برخط نیز باید قاعده ثابت باشد. مردم نباید منتظر گزارش‌های مبهم سالانه بمانند. باید بتوانند در سامانه‌ای ساده و قابل فهم ببینند چه میزان سرمایه جذب شده، منابع کجا مصرف شده، پروژه چند درصد پیشرفت کرده، چه تأخیرهایی وجود دارد، علت تأخیر چیست، قراردادهای اصلی چه وضعی دارند، درآمدها و هزینه‌ها چقدر است و حسابرس مستقل چه نظری داده است.

حسابرسی نیز نباید تشریفاتی باشد. پروژه‌ای که با پول مردم اجرا می‌شود، به حسابرسی مرحله‌ای، مستقل و عمومی نیاز دارد. گزارش حسابرس باید هم نسخه تخصصی داشته باشد و هم خلاصه قابل فهم برای مردم. اگر مردم زبان گزارش را نفهمند، شفافیت واقعی شکل نمی‌گیرد.

مدیریت پروژه نیز باید از سهم‌خواهی سیاسی و رابطه‌ای دور بماند. مدیر پروژه نفتی، پتروشیمی یا مالی باید بر اساس تخصص، تجربه و پاکدستی انتخاب شود. هیچ صندوق مردمی نباید به حیاط خلوت افراد یا نهادها تبدیل شود. انتخاب مدیران باید معیار روشن داشته باشد و عملکرد آن‌ها در معرض ارزیابی مستمر قرار گیرد.

در کنار این‌ها، وجود یک نهاد ناظر مشارکت مردمی ضروری است؛ نهادی که در آن نمایندگان سرمایه‌گذاران خرد، متخصصان دانشگاهی، حسابرسان مستقل، کارشناسان صنعت، نهادهای مالی و ناظران قانونی حضور داشته باشند. وظیفه این نهاد دفاع از حقوق مردم و مراقبت از سلامت پروژه است، نه توجیه عملکرد مجری.

جذب سرمایه نیز باید مرحله‌ای باشد. هیچ پروژه‌ای نباید از ابتدا کل سرمایه مورد نیاز را از مردم بگیرد. جذب منابع باید به پیشرفت واقعی پروژه گره بخورد؛ از مرحله مطالعات و مجوزها تا طراحی، قراردادهای، تأمین تجهیزات، ساخت، بهره‌برداری آزمایشی و تولید تجاری. این روش، احتمال اتلاف منابع را کاهش می‌دهد و مدیران را پاسخ‌گو نگه می‌دارد.

و مهم‌تر از همه، وعده سود غیرواقعی باید ممنوع باشد. پروژه‌های نفتی و پایین‌دستی می‌توانند سودآور باشند، اما بی‌ریسک نیستند. صداقت با مردم، حتی اگر در ابتدا مشارکت را کندتر کند، در بلندمدت اعتماد می‌سازد. اقتصاد مردمی با تبلیغ اغراق‌آمیز ساخته نمی‌شود؛ با راست‌گویی، شفافیت و عملکرد قابل سنجش ساخته می‌شود.

موانع پیش‌رو و راه عبور از آنها

اجرای چنین مدلی ساده نیست. اگر موانع آن صریح دیده نشود، طرح در حد ایده باقی می‌ماند.

نخستین مانع، بی‌اعتمادی عمومی است. مردم تجربه‌های تلخ زیادی از وعده‌های اقتصادی، صندوق‌های ناموفق، پروژه‌های نیمه‌تمام و تصمیم‌های غیرشفاف دارند. طبیعی است وقتی سخن از صندوق، سهام، پروژه و سرمایه‌گذاری می‌شود، بخشی از جامعه نگران شود. راه عبور از این بی‌اعتمادی، تبلیغات نیست؛ شفافیت، برخط، حسابرسی مستقل، بیمه سرمایه‌گذاری خرد، امکان خروج، گزارش‌دهی ساده و حضور نمایندگان مردم در نظارت است.

مانع دوم، طولانی بودن برخی پروژه‌های نفتی است. پروژه‌های استخراجی ممکن است تا رسیدن به تولید پایدار حدود دوازده سال زمان ببرند. چنین زمانی برای خانوار عادی سنگین است. راه‌حل آن است که شروع کار از پروژه‌های پایین‌دستی، میان‌دستی و زودبازده‌تر باشد. همچنین باید بازار ثانویه برای نقدشوندگی ایجاد شود و پروژه‌های بلندمدت در سبده متعادل، همراه با پروژه‌های درآمدزاتر قرار گیرند.

مانع سوم، ریسک فنی و مدیریتی است. صنعت انرژی پیچیده است و خطای مدیریتی می‌تواند سرمایه مردم را گرفتار کند. برای رفع این مانع، ارزیابی فنی دانشگاهی، انتخاب مدیران حرفه‌ای، استفاده از پیمانکاران معتبر، نظارت مرحله‌ای و حسابرسی مستقل ضروری است.

مانع چهارم، خطر رانت و انحصار است. ممکن است برخی گروه‌ها با استفاده از نام مردم، پروژه‌ها را در اختیار بگیرند و مردم فقط نقش تأمین‌کننده مالی داشته باشند. راه مقابله، پیوست ضد رانت، افشای ذینفعان، مناقصه شفاف، انتشار قراردادهای اصلی و محدودیت مالکیت برای بازیگران بزرگ است.

مانع پنجم، ضعف سواد مالی عمومی است. بسیاری از مردم با مفاهیمی مانند ریسک، سود، صندوق پروژه، بازار ثانویه و حق تقدم آشنا نیستند. بنابراین آموزش عمومی بخشی از خود طرح است، نه کاری جانبی.

دانشگاه‌ها، رسانه‌ها، مدارس فنی و حرفه‌ای، نهادهای محلی و سامانه‌های ساده باید به مردم کمک کنند تا بدانند در چه چیزی سرمایه‌گذاری می‌کنند.

مانع ششم، ناهماهنگی نهادی است. وزارت نفت، وزارت اقتصاد، بانک مرکزی، سازمان بورس، بانک‌ها، صندوق‌ها، استانداری‌ها، دانشگاه‌ها و بخش خصوصی هر کدام نقش و قواعد خود را دارند. اگر میان این نهادها هماهنگی نباشد، پروژه‌ها در مجوز، تأمین مالی، اجرا و فروش گرفتار می‌شوند. برای حل این مشکل، تشکیل یک ستاد هماهنگی اقتصاد مردمی انرژی با اختیارات مشخص، پنجره واحد مجوزها، زمان‌بندی روشن و مسئولیت‌پذیری نهادی ضروری است.

مانع هفتم، نبود پروژه‌های آماده سرمایه‌گذاری است. مردم زمانی وارد می‌شوند که پروژه‌ها واقعی، مطالعه‌شده، دارای مجوز، دارای مدل درآمدی و قابل ارزیابی باشند. باید بانک پروژه‌های قابل سرمایه‌گذاری مردمی ایجاد شود؛ پروژه‌هایی که از نظر ریسک، بازده، زمان اجرا، اثر منطقه‌ای و میزان آمادگی رتبه‌بندی شده‌اند. شروع کار باید با چند پایلوت موفق باشد، نه با ده‌ها وعده بزرگ و نامطمئن.

نقش دولت؛ نه تصدی‌گری کامل، نه رهاسازی بی‌قاعده

در این مدل، دولت حذف نمی‌شود؛ نقش دولت تغییر می‌کند. دولت نباید همه پروژه‌ها را خود اجرا کند و مردم را فقط دریافت‌کننده نتیجه بداند. از سوی دیگر، نباید سرمایه مردم را بدون حمایت و نظارت در معرض ریسک‌های سنگین رها کند.

نقش درست دولت، تنظیم‌گری، تسهیل‌گری و ضمانت عدالت است. دولت باید چارچوب حقوقی مشارکت مردم را روشن کند، جلوی رانت و انحصار را بگیرد، صدور مجوزها را تسهیل کند، شفافیت را الزام‌آور سازد، از دهک‌های کم‌درآمد در برابر ریسک حمایت کند، بازار خوراک و فروش محصولات را منظم کند و استانداردهای زیست‌محیطی و ایمنی را جدی بگیرد.

دولت در این الگو، از کارفرمای بزرگ و متمرکز، به داور و نگهبان قواعد بازی تبدیل می‌شود. این تغییر نقش، یکی از پیش‌شرط‌های اصلی موفقیت اقتصاد مردم‌پنیا است.

نقش دانشگاه؛ پشتوانه علمی و ناظر دانشی

دانشگاه در این طرح نباید تماشاگر باشد. اگر قرار است اقتصاد نفتی به سمت فناوری، بهره‌وری و زنجیره ارزش حرکت کند، دانشگاه باید در متن آن قرار گیرد. دانشگاه‌ها می‌توانند پروژه‌ها را از نظر فنی و اقتصادی ارزیابی کنند، ریسک‌ها را تحلیل کنند، فناوری‌های بومی را توسعه دهند، نیروی انسانی ماهر تربیت کنند و گزارش‌های تخصصی را به زبان قابل فهم برای جامعه توضیح دهند.

حضور دانشگاه، طرح را از شعار سیاسی به برنامه توسعه‌ای تبدیل می‌کند. وقتی استادان، پژوهشگران و مراکز علمی در ارزیابی و نظارت نقش داشته باشند، کیفیت تصمیم‌گیری بالا می‌رود و اعتماد عمومی نیز بیشتر می‌شود.

نقش مردم؛ مالک، ناظر و ذینفع

مردم در این مدل فقط سرمایه‌گذار نیستند. آن‌ها باید هم مالک خرد باشند، هم ناظر عمومی و هم ذینفع توسعه محلی. مالک خرد یعنی سهم مشخص و ثبت‌شده داشته باشند. ناظر عمومی یعنی بتوانند وضعیت پروژه را ببینند، گزارش بخواهند و مطالبه‌گری کنند. ذینفع توسعه محلی یعنی پروژه‌ها فقط سود مالی ندهند، بلکه در اشتغال، آموزش، زیرساخت، مهارت‌آموزی و رونق منطقه نیز اثر بگذارند.

مردمی‌سازی واقعی زمانی رخ می‌دهد که مردم از حاشیه اقتصاد به متن تولید بیایند؛ نه اینکه فقط نامشان در تبلیغات طرح‌ها تکرار شود.

اولویت اجرا؛ آغاز از پایین‌دستی و حرکت تدریجی به پروژه‌های بزرگ‌تر

برای شروع، نباید سراغ سخت‌ترین، پرریسک‌ترین و دیربازده‌ترین پروژه‌ها رفت. نقطه آغاز باید پروژه‌هایی باشد که مردم بتوانند آن‌ها را بفهمند، گزارش آن‌ها را دنبال کنند و در زمان معقول اثر آن را ببینند.

واحدهای کوچک و متوسط پایین‌دستی، پتروپالایشگاه‌های مقیاس‌پذیر، تولید محصولات پلیمری، فرآوری و بسته‌بندی مشتقات نفتی، ذخیره‌سازی و حمل‌ونقل فرآورده‌ها، خدمات فنی و تعمیراتی صنعت انرژی، تولید مواد اولیه برای صنایع داخلی و پروژه‌های صادرات‌محور فرآورده‌ای، می‌توانند گزینه‌های مناسب‌تری برای شروع باشند.

وقتی چند نمونه موفق شکل بگیرد، اعتماد عمومی افزایش می‌یابد. بعد از آن می‌توان به تدریج، با ابزارهای مالی پیشرفته‌تر و پوشش ریسک قوی‌تر، مشارکت مردمی را به پروژه‌های بزرگ‌تر زنجیره انرژی گسترش داد.

جمع بندی نهایی

مردمی کردن اقتصاد نفت، اگر درست فهمیده شود، نه شعار است و نه خصوصی سازی بی قاعده. این مدل یعنی تبدیل نفت از منبع درآمد دولت به دارایی مولد مردم. یعنی عبور از خام فروشی به تکمیل زنجیره ارزش. یعنی جایگزینی تدریجی بخشی از یارانه مصرفی با مالکیت مولد. یعنی ورود صندوق های پروژه، بیمه سرمایه گذاری، بازار ثانویه، شفافیت برخط، حسابرسی مستقل، دانشگاه، نهاد ناظر و پیوست ضد رانت به قلب اقتصاد انرژی.

در این مسیر باید واقع بین بود. پروژه های نفتی، به ویژه اکتشاف و استخراج، زمان بر و پرریسک اند و برخی از آن ها ممکن است حدود دوازده سال تا بهره برداری کامل فاصله داشته باشند. بنابراین مردم نباید بی محافظ وارد ریسک های سنگین شوند. راه درست، طراحی یک مسیر مرحله ای است: آغاز از پروژه های پایین دستی و زودبازده تر، ایجاد ابزارهای مالی و بیمه ای، تضمین شفافیت و نظارت عمومی، و سپس گسترش تدریجی مشارکت به حلقه های بزرگ تر زنجیره.

اگر این معماری درست اجرا شود، نفت دیگر فقط در بودجه دولت دیده نخواهد شد؛ در دارایی خانوار، در اشتغال جوانان، در رونق مناطق، در صادرات فرآورده، در رشد صنایع پایین دستی و در احساس مالکیت مردم نسبت به آینده کشور دیده خواهد شد.

مردمی کردن اقتصاد نفت یعنی مردم از تماشاگران ثروت ملی، به مالکان و سازندگان آن تبدیل شوند.